

### چکیده

این مقاله با رویکرد نظری و با هدف تبیین رابطه علم و فلسفه اخلاق تدوین یافته است. پس از بیان ماهیت اخلاق و تعریف علم اخلاق، به بازشناسی حوزه‌های مختلف مطالعات اخلاقی می‌پردازد. علاوه بر تبیین دامنه شمول مطالعات فلسفی درباره اخلاق، رابطه میان اخلاق توصیفی، هنجاری و فرا اخلاق مورد بررسی قرار گرفته و سرانجام، الگوهای مختلف درباره نحوه ارتباط و تعامل میان نظریه اخلاقی و اخلاق کاربردی مقایسه و نظریه مختار مطرح می‌گردد.

کلید واژه‌ها: اخلاق، علم اخلاق، فلسفه اخلاق، اخلاق توصیفی، اخلاق هنجاری، فرا اخلاق، اخلاق تحلیلی، اخلاق کاربردی.

### تعریف اخلاق

درباره تعریف اخلاق و علم اخلاق، بحث‌های جالبی در کتاب‌های لغوی و اخلاقی مطرح شده است. برای نمونه، علاقه‌مندان می‌توانند به کتاب‌هایی همچون معجم مفردات الفاظ القرآن، تاج العروس، لسان العرب، صحاح اللغة و جامع السعادات مراجعه کنند. به طور خلاصه می‌توان گفت اخلاق هرگاه به صورت جمع به کار می‌رود، به معنای جمیع یا مجموعه‌ای از خصلت‌ها و ویژگی‌های نفسانی يك فرد (یا گروه یا جامعه یا دین) است که منشأ و مصدر نوع خاصی از سلوک و زندگی می‌باشد؛ اما اگر به صورت مفرد به کار رود، به معنای خصلت یا صفت نفسانی است که منشأ و مصدر نوع خاصی از عمل و رفتار است. به عبارت دیگر، انجام فعل خاصی را تسهیل می‌کند. کسی که دارای خلق یا خصلت خاصی مانند سخاوت است، در موقعیت‌هایی که پیش می‌آید و در آن، زمینه جود و بخشندگی وجود دارد، بدون رنج و تکلف و حتی چه بسا بدون نیاز به صرف وقت برای تأمل و محاسبه منافع و ضررهای ناشی از فعل یا ترك آن، تصمیم می‌گیرد تا کار متناسب با جود و بخشندگی در آن موقعیت خاص را انجام دهد؛ خواه آن کار بخشیدن پول یا کالا و مانند آن، و یا دعوت کردن به منزل و اکرام و امثال آن باشد. البته داشتن چنین صفتی، تنها انجام دادن فعل متناسب با خود را تسهیل و تسریع می‌کند، ولی هیچ‌گاه نمی‌تواند انجام چنان‌کاری را متعین ساخته و از فرد دارای آن صفت، سلب اختیار کند. به عبارت دیگر، در اخلاق با صفاتی سروکار داریم که مقتضی انجام نوع خاصی از رفتار هستند؛ نه اینکه موجب و حتمی‌کننده آن نوع رفتار باشند. خود این صفات نیز باید از جمله ویژگی‌هایی در انسان باشند که به نوعی اختیاری‌اند و این به دو نوع قابل تصور می‌باشد: یا خود شخص این صفت یا صفات را کسب کرده است و یا اگر به طور طبیعی مثلاً تحت تأثیر نوع تربیت یا خانواده و امثال آن، و قبل از آنکه به سن تشخیص و تصمیم‌گیری برسد، واجد صفتی شده است، باید بتواند از تداوم آن صفت جلوگیری کند. اصولاً اخلاق با اختیار و به دنبال آن استحقاق مدح و ذم همراه است. از اینجا معلوم می‌شود صفتی که همه انسان‌ها بر اساس سرشت و ماهیت انسانی داشته باشند و یا صفتی که اصلاً برای انسان‌ها ممکن نباشد، در اصطلاح «خلق» یا «اخلاق» خوانده نمی‌شود.

روشن است کارهایی که انسان انجام می‌دهد، جزو اخلاقیات و صفات نفسانی محسوب نمی‌شود، ولی ارتباط تنگاتنگی با آنها دارد؛ از یک سو هر صفتی مقتضی صدور یک دسته از افعال می‌باشد و آن را تسهیل می‌کند، و از سوی دیگر، انجام هر کاری باعث تثبیت و تقویت صفت متناسب با آن (یا تضعیف صفت متضاد با آن) می‌شود و یا در صورت نداشتن چنان صفتی، لاقلاً می‌تواند قدری در پیدا شدن آن مؤثر باشد.

## تعریف علم اخلاق

بررسی صفات پسندیده و چگونگی اکتساب آنها و صفات ناپسند و چگونگی اجتناب از آنها و یا (در صورت ابتلاء) چگونگی خلاصی از آنها مربوط به علم اخلاق است. همچنین بررسی کارها و رفتارهای اختیاری پسندیده و ناپسند و چگونگی انجام کارها و رفتارهای پسندیده و ترک کارها و رفتارهای ناپسند نیز مربوط به علم اخلاق می‌باشد.

برخی از اندیشمندان غربی همچون ژکس با تأثیرپذیری از فیلسوفان تجربی‌مسلك و همگام با مکاتب رفتارگرا در روان‌شناسی، چنین گفته‌اند: «علم اخلاق عبارت است از تحقیق در رفتار آدمی بدان‌گونه که باید باشد». استاد مطهری با اشاره به تعریف رایج علم اخلاق به منزله «علم زیستن یا چگونه باید زیست»، توضیح می‌دهند که اخلاق را نباید منحصر به رفتارها و افعال ظاهری دانست: «معمولاً می‌گویند اخلاق، در دو ناحیه به ما دستور چگونه زیستن را می‌دهد: یکی در ناحیه چگونه رفتار کردن و دیگر در ناحیه چگونه بودن. در حقیقت چگونه زیستن دو شعبه دارد: شعبه چگونه رفتار کردن و شعبه چگونه بودن. چگونه رفتار کردن مربوط می‌شود به اعمال انسان - که البته شامل گفتار هم می‌شود - که چگونه باید باشد. و چگونه بودن مربوط می‌شود به خوی‌ها و ملکات انسان که چگونه و به چه کیفیت باشد.»

البته ایشان معتقدند این بیان مبتنی بر تفکیک میان «چیستی» و ماهیت انسان از یک سو، و رفتارها و صفات و ملکاتش از سوی دیگر است. به عبارت دیگر، براساس این دیدگاه، اخلاق به نحوه زیستن انسان مربوط است و با ماهیت انسان ارتباطی ندارد؛ در حالی که «بنا بر نظریه اصالت وجود» از یک طرف، و بالقوه بودن و نامتعین بودن شخصیت انسانی انسان از طرف دیگر، و تأثیر رفتار در ساختن نوع خلق و خوی‌ها، و نقش خلق و خوی‌ها در نحوه وجود انسان که چه نحوه وجود باشد، در حقیقت اخلاق تنها علم چگونه زیستن نیست، بلکه علم «چه بودن» هم هست.» و

در اینجا بیان دو نکته لازم است؛ اول اینکه معمولاً (اگر نگوئیم به طور دائم) هر رفتار اختیاری با یک یا مجموعه‌ای از صفات اکتسابی متناظر است؛ منظور این نیست که مثلاً اگر کسی در جایی راست گفت، حتماً باید در او صفت صدق (یا لاقلاً راستگویی) وجود داشته باشد، یا اگر کسی به فقیری کمک کرد، لزوماً در او صفاتی همچون احسان یا جود و سخاوت باید وجود داشته باشد؛ بلکه همان‌طور که ملاحظه شد، از منظر اخلاقی، هر کاری در مقام تحلیل، با صفت یا صفاتی (اکتسابی) متناظر است؛ از این‌رو، ارزش اخلاقی متناسب با آن صفت یا صفات را دارا است. نکته دوم اینکه ملاک پسندیده و ناپسند بودن یا حسن و قبح، و تا حد قابل توجهی موارد و مصادیق آنها، نزد مکاتب اخلاقی تفاوت می‌کند؛ اما همگان بر این مسئله اتفاق نظر دارند که اولاً برخی صفات و افعال خوب و پسندیده‌اند و برخی بد و نکوهیده‌اند؛ ثانیاً ما می‌توانیم در این مورد معرفت و داوری داشته باشیم؛ ثالثاً لازم است صفات و افعال خوب و پسندیده را ترویج دهیم و افراد را به تحصیل یا انجام آنها تشویق کنیم. همچنین در مقابل، از رواج صفات و افعال بد و نکوهیده جلوگیری و یا دست‌کم پرهیز کنیم و افراد را از داشتن آن صفات یا انجام آن افعال برحذر داشته و یا لاقلاً ترغیب و تشویق نکنیم. با توجه به همین نکته است که علم اخلاق شکل گرفته

است و دانشمندان (از مکاتب مختلف) تلاش‌های علمی و عملی فراوانی در این زمینه انجام می‌دهند.

## موضوع علم اخلاق

با توجه به آنچه بیان شد، روشن می‌شود موضوع اخلاق، صفات و افعال اختیاری انسان می‌باشد؛ از این نظر که استحقاق مدح و ذم دارند و یا از آن جنبه که با کمال انسانی رابطه دارند. از اینجا می‌توان فهمید که در اخلاق به خودی‌خود از آداب و رسوم بحث نمی‌شود؛ زیرا آداب و رسوم گرچه اختیاری‌اند، فی‌نفسه فعل و ترکشان تأثیری بر کمال انسان ندارد. آنچه درباره آداب و رسوم مهم است، داشتن الگوی رفتاری برای افراد جامعه است که بر اساس آن، در موقعیت‌های مختلف بتوانند رفتار خوب را انجام دهند.

## اهمیت علم اخلاق

با توجه به اینکه حقیقت و شخصیت و در نتیجه سعادت هر انسان، افزون بر باورها، به صفات اکتسابی و افعال اختیاری وی مربوط است، اهتمام علمی و عملی به این دو، که در واقع موضوع علم اخلاق را تشکیل می‌دهند، اهمیت زیادی دارد. بر خلاف علوم آلی و ابزاری، علم اخلاق از جمله علوم مهمی است که اهمیت ذاتی دارد و یادگیری آن فی‌نفسه (و نه به منزله مقدمه‌ای برای علوم دیگر) مطلوب است و برای همگان ضرورت دارد. و

## انواع مطالعات اخلاقی

برای اینکه رابطه علم اخلاق با فلسفه اخلاق روشن شود، لازم است ابتدا به انواع مختلف مطالعات اخلاقی اشاره کنیم. معمولاً مطالعات مربوط به اخلاق (اخلاق‌پژوهی) را به سه نوع تقسیم می‌کنند:

1. اخلاق توصیفی: در این‌گونه مطالعات، پژوهشگر صرفاً به شناسایی آموزه‌ها و ویژگی‌های اخلاق یک فرد یا گروه یا جامعه و یا دین می‌پردازد و می‌کوشد گزارش دقیقی از آنها ارائه کند. برای نمونه، ویژگی‌های اخلاقی سقراط یا هیتلر چه بوده است؟ اخلاق اسکیموها یا سرخ‌پوستان چیست؟ ویژگی‌های اخلاق یهودی یا مسیحی و یا اسلامی چیست؟

روش تحقیق در این‌گونه مطالعات، تجربی و نقلی است. گاهی مورخان، جامعه‌شناسان، مردم‌شناسان و یا حتی روان‌شناسان، به شناسایی، تحقیق و توصیف این‌گونه اخلاقیات می‌پردازند و گاهی نیز دین‌شناسان و مفسران متون مقدس به این امر مبادرت می‌ورزند. به هر حال، درست‌آزمایی باورها یا رفتارهای اخلاقی که از این طریق شناسایی می‌شوند، خارج از وظیفه این پژوهشگران است و روش تحقیق خاص خود را می‌طلبد.

2. اخلاق هنجاری یا دستوری: در این‌گونه مطالعات، پژوهشگر با روش عقلی و استدلالی تلاش می‌کند بایدها و نبایدهای اخلاقی، یا به عبارت دیگر ارزش‌ها و هنجارهای اخلاقی را به طور جداگانه یا به صورت نظام‌مند معین سازد. برای مثال، آیا باید دروغ مصلحت‌آمیز گفت یا خیر؟ آیا سقط جنین خوب است یا خیر؟ آیا تلاش برای کسب ثروت ارزش است؟ اصولاً چگونه باید زیست؟ مهم‌ترین الزامات اخلاقی چیست؟

3. فرا اخلاق یا اخلاق تحلیلی: در این‌گونه مطالعات، پژوهشگر با روش عقلی و استدلالی و رویکرد عمدتاً تحلیلی و معناشناختی، تلاش می‌کند تا به تحلیل و تبیین مبانی اخلاق و یا به عبارت دیگر، مبادی تصوری و تصدیقی اخلاق پردازد و پرسش‌هایی از این قبیل را پاسخ دهد:

الف) مفاهیم اخلاقی کدامند؟ تحلیل آنها چیست؟ از کجا این مفاهیم به دست می‌آیند (انتزاع می‌شوند)؟

ب) گزاره اخلاقی چه نوع گزاره‌ای است؟ اخباری یا انشایی یا هر دو؟

ج) صدق اخلاقی یعنی چه؟ آیا صدق اخلاقی مطلق است یا نسبی؟

د) آیا واقعیتی برای اخلاق وجود دارد؟ آیا اخلاق ذهنی است یا عینی؟

و) داوری اخلاقی چگونه صورت می‌پذیرد؟ آیا می‌توان داوری عینی و بدون پیش‌فرض‌های منطقی در مورد صفات یا کارهای خود یا دیگران داشت؟ نقش عقل در داوری‌های اخلاق چیست؟

ز) آیا می‌توان «هست» را از «باید» استنتاج کرد یا بالعکس؟

ف) فاعل اخلاقی چه ویژگی‌هایی دارد؟ مسئولیت اخلاقی چه مؤلفه‌هایی دارد؟

ح) رابطه اخلاق با دیگر حوزه‌های معرفتی و رفتاری چیست؟ مثلاً رابطه اخلاق و دین چگونه است؟

با توجه به آنچه بیان شد، روشن می‌شود که نوع اول از مطالعات اخلاقی که معمولاً با روش تجربی و نقلی صورت می‌پذیرد و صرفاً جنبه توضیحی و گزارشی دارد، جزو فلسفه اخلاق نیست. فلسفه اخلاق تنها به نوع دوم و سوم از مطالعات اخلاقی قابل اطلاق است. البته برخی از فیلسوفان اخلاق، به ویژه آنها که از سنت فلسفه تحلیلی به اخلاق روی آورده‌اند، فلسفه اخلاق را اولاً و بالذات تنها شامل نوع سوم یعنی فرااخلاق می‌دانند. اگر قدری دقیق‌تر در سخنان ایشان تأمل کنیم، درمی‌یابیم که از دیدگاه ایشان، همه مباحث فرااخلاق نیز جزو فلسفه اخلاق نیست و تنها بررسی مفاهیم اخلاقی و درستی یا نادرستی تعریف آنها وظیفه فیلسوف اخلاق است. به عبارت دیگر، همچون سایر حوزه‌های فلسفه، ایشان معتقدند اختلاف آرا و مکاتب، به علت عدم درک درست و روشن از مفاهیم مربوط می‌باشد.

به هر حال، گرچه در به کارگیری اصطلاحات تا آنجا که از وضوح، انسجام و سازگاری برخوردار باشند، چندان نمی‌توان مناقشه کرد، ترجیح می‌دهیم فلسفه اخلاق را به معنای مجموعه بررسی‌ها و مطالعات عقلی و استدلالی درباره اخلاق به کار بریم و آن را شامل اخلاق هنجاری و فرااخلاق بدانیم. در واقع، مطالعات اخلاقی گاهی جنبه تجربی و نقلی دارد که از آن با عنوان اخلاق توصیفی یاد می‌شود و گاهی جنبه عقلی و استدلالی دارد که در آن با عنوان فلسفه (مربوط به) اخلاق یا اخلاق فلسفی یاد می‌شود. این مسئله، خود شامل اخلاق هنجاری و فرااخلاق می‌شود. با توجه به توضیحات قبلی روشن است که انسان‌ها عموماً در آغاز با اخلاق توصیفی مواجه می‌شوند و سپس با رشد تفکر عقلی و نیز مواجه با آرای رقیب و رفتارهای متضاد به اخلاق هنجاری می‌پردازند. بحث عمیق و جدی استدلالی درباره دیدگاه‌های موجود در مورد ارزش‌ها و باید و نبایدهای اخلاقی، به مباحث زیربنایی‌تری درباره معناشناسی، معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی اخلاق منتهی می‌شود که فرااخلاق را تشکیل می‌دهد. با

این توضیح، این مطلب نیز روشن می‌شود که چرا مطالعات فرااخلاق، در مجموع جدیدتر از اخلاق دستوری و (بیش از آن) اخلاق توصیفی است.

در پایان این قسمت، تذکر این نکته نیز لازم است که بسیاری از اوقات، هنگامی که از مکاتب اخلاقی یا نظریه‌های اخلاق سخن به میان می‌آید، به ویژه آنجا که درباره تأثیر این مکاتب یا نظریه‌ها در شاخه‌های مختلف اخلاق کاربردی بحث می‌شود، مراد، مکاتب یا نظریه‌های مربوط به اخلاق هنجاری است. برای مثال، برای درک رویکردهای مختلف در مسائل مختلف زیستی همچون خودکشی و مرگ آسان، لازم است بدانیم نظریه‌های اخلاقی (هنجاری) مطرح کدام‌اند؟ برای نمونه، آیا در بحث و گفت‌وگو دارای دیدگاه وظیفه‌گرایانه هستند یا دیدگاه سودگرایانه دارند یا...؟

مکاتب اخلاقی یا نظریه‌های اخلاق هنجاری را به اعتبارات مختلف می‌توان تقسیم‌بندی کرد. برای مثال، براساس سیر تاریخی یا براساس ملاحظات فرااخلاقی مانند واقع‌گرا (شامل طبیعت‌گرا و غیرطبیعت‌گرا) و غیر واقع‌گرا بودن، می‌توان دیدگاه‌های مختلف را دسته‌بندی کرد. از آنجا که در این مقاله کوتاه مجالی برای بحث تفصیلی در این باره وجود ندارد، به اختصار، آنچه را تصور می‌کنیم مناسب‌ترین تقسیم‌بندی نظریه‌های اخلاق هنجاری باشد، مطرح می‌کنیم تا خوانندگان بهتر با نوع مباحث اخلاق هنجاری و تفاوت آن با فرااخلاق آشنا شوند.

با توجه به آنچه گفته شد، رابطه علم اخلاق اسلامی و فلسفه اخلاق را بدین ترتیب می‌توان بیان کرد: مباحث علم اخلاق اسلامی آن‌جا که به بیان دیدگاه اسلامی درباره فضایل و رذایل و افعال پسندیده و غیرپسندیده می‌پردازد، جنبه توصیفی داشته، اعتبار این توصیف بستگی به میزان مطابقت آن با منابع اخلاق اسلامی دارد. مباحث مربوط به نظریه اخلاقی اسلام که به ارائه ملاک‌های عقلی و راه‌کارهایی برای تعیین هنجارهای اخلاقی و تفکیک ارزش‌ها از غیرارزش‌ها می‌پردازد و نیز مباحث مبنایی‌تر مربوط به هستی‌شناسی، مفهوم‌شناسی و معرفت‌شناسی اخلاق که به تعبیر قدما، جزو مبادی تصوری و تصدیقی علم اخلاق است، مجموعاً فلسفه اخلاق اسلامی را تشکیل می‌دهند. این مباحث در گذشته در ابتدای کتاب‌های اخلاق یا کتاب‌های فلسفی، کلامی، منطقی و اصولی (مربوط به اصول فقه) طرح می‌شدند، ولی امروزه به صورت مستقل بدان‌ها پرداخته می‌شود.

#### مکاتب اخلاقی یا نظریه‌های اخلاق هنجاری

به نظر می‌رسد مناسب‌ترین تقسیم‌بندی برای مکاتب یا نظریه‌های اخلاق هنجاری، تقسیم آنها بر اساس نحوه تعیین هنجارهای اخلاقی باشد؛ زیرا این نوع تقسیم‌بندی ذاتاً و بالاصاله به این نظریه‌ها مربوط می‌شود. نظیر این مطلب را می‌توان در تقسیم‌بندی متدینان عالم بیان کرد. برای نمونه، می‌توان متدینان عالم را بر اساس نژاد، رنگ، جنسیت (مرد و زن)، سن، منطقه جغرافیایی و مانند آن تقسیم کرد. همه این تقسیم‌بندی‌ها نیز می‌تواند درست یا سودمند نیز باشد؛ اما از همه مناسب‌تر، تقسیم‌بندی ایشان بر اساس دین مورد اعتقادشان است.

به هر حال، سه نوع رویکرد اصلی در میان فیلسوفان اخلاق درباره تعیین هنجارهای اخلاقی - و یا به عبارت روشن‌تر اینکه چگونه امری خوب یا بد یا وظیفه اخلاقی می‌شود - وجود دارد:

دسته نخست: رویکردهای غایت‌گرایانه: بر اساس این رویکرد، کاری خوب است که نتیجه خوب داشته باشد. مراد از خوب اول، خوب اخلاقی است و مراد از خوب دوم، خوب غیراخلاقی است؛ در غیر این صورت، دور و تسلسل لازم می‌آید. دیدگاه‌های غایت‌گرایانه خوب اخلاقی و به تبع آن

درست اخلاقي يا وظيفه اخلاقي را بنا بر پیامدها و نتایج واقعي افعال اخلاقي تعيين مي‌کنند. براي مثال، کاري از نظر اخلاقي خوب است که نتیجه آن تعالي روعي و معنوي يا رفاه مادي يا آرامش يا امنيت و مانند اينها باشد. تعالي روعي و معنوي، رفاه مادي، آرامش، امنيت و موارد مشابه، اموري هستند که مي‌توان بود و نبود آنها را به طور عيني با رجوع به واقعيت خارجي و بدون به کارگيري مفاهيم اخلاقي همچون خوب و بد يا درست و نادرست يا بايد و نبايد و تکليف تشخيص داد. دیدگاه‌هاي غايت‌گرايانه به اعتبارات مختلف قابل تفکيک‌اند:

الف) براساس غايت مطلوب که اجمالاً به آن اشاره شد.

ب) بر اساس اينکه غايت مورد نظر يا خيري که از انجام کار اخلاقي به وجود مي‌آيد، براي چه کسي بايد حاصل شود. به عبارت ديگر، دیدگاه‌هاي غايت‌گرايانه براساس پاسخ به اين پرسش تفاوت پيدا مي‌کنند که منافع و مصالح چه کسي را بايد در محاسبه خوبي يا بدی پیامدها و نتایج فعل در نظر گرفت؟

در پاسخ به اين سؤال، دیدگاه‌هاي ذيل مطرح شده است:

1. خودگروي: بر اساس اين دیدگاه کاري خوب است که نتیجه يا نتایج خوبي براي فاعل يا انجام‌دهنده کار داشته باشد. براي مثال، براي تشخيص اينکه آیا وفاي به عهد خوب است يا نه، بايد بررسی کرد که آیا وفاي به عهد براي شخص وفاکننده، نتایج موردنظر يا غايت مطلوب مانند تعالي روح يا آرامش را موجب مي‌شود يا خير. البته منظور از خود، لزوماً يك فرد نيست؛ بلکه گاهي يك گروه يا حتي يك ملت را نیز دربرمي‌گيرد. هرگاه يك دولت به نمايندگي از ملتش با دولت ديگر پيماني ببندد، خودگروان معتقدند پايبندی به اين پيمان تا زماني خوب است که براي ملت خودشان خوب باشد. در اينجا تذکر اين نکته لازم است که برخي خودگروان معتقدند بايد منافع درازمدت و ماندگار را در نظر گرفت؛ از اين‌روي، در مجموع، وفاي به عهد را به نفع خود مي‌دانند، مگر اينکه در مورد خاصي براي ايشان منفعت نداشته باشد. همچنين همان‌طور که پيش‌تر گفته شد، در تعريف منفعت و غايت مطلوب نیز میان خودگرايان تفاوت وجود دارد. بنا بر اين، لزوماً منافع مادي، موردنظر خودگرايان نيست.

برخي خودگروان براي تأييد اين نظريه، به خودگروي روان‌شناختي استناد مي‌کنند. منظور از خودگروي روان‌شناختي اين است که اصولاً ساختار ذهني و روان انسان به گونه‌اي است که به دنبال منافع خود مي‌باشد. در اين زمينه، در دايره‌المعارف فلسفه اخلاق ويراسته بکر چنين آمده است: «خودگراي روان‌شناختي مي‌پذيرد که برخي انسان‌ها زندگي شان را وقف کمک به ديگران مي‌کنند و لکن مدعي است انگيزه نهفته در وراي چنين اعمالی دائماً انگيزه‌اي خودخواهانه است؛ يعني انسان‌ها چنان ساخته شده‌اند که حتي زماني که به ديگران کمک مي‌کنند، از منافع خودشان غافل نيستند. بنا بر اين، [خودگراي روان‌شناختي] منکر اعمال فداکارانه نيست، بلکه صرفاً اميال فداکارانه را انکار مي‌کند». خودگرايان اخلاقي معتقدند از آنجا که امکان ندارد انسان بر خلاف اين ويژگي رواني خود عمل کند، هرگونه توصيه مخالف با آن لغو، و چه بسا بحران‌آفرين باشد؛ زيرا به نزاع دروني مي‌انجامد.

اشکال معروف وارد بر اين استدلال اين است که با فرض درستي خودگروي روان‌شناختي، باز هم خودگروي اخلاقي اشکال دارد؛ زيرا اولاً به چيزي توصيه مي‌کند که خودبه‌خود حاصل است و لغو مي‌باشد؛ ثانياً اخلاق در جايي معنا پيدا مي‌کند که فعل اختياري، و امکان انجام دادن يا انجام ندادن آن وجود داشته باشد. اگر انسانها قهراً بايد خودگرا باشند، اصلاً بحث اخلاقي درباره آن بي‌مورد خواهد بود.

به نظر نگارنده، بهترین پاسخ به خودگروان اخلاقی که به خودگرویی روان‌شناختی به مثابه یک ویژگی غیرقابل تغییر انسان‌ها استناد می‌کنند، این است که در اخلاق، نه می‌توانیم با خودگرویی روان‌شناختی مبارزه، و نه می‌توانیم به آن توصیه کنیم. آنچه درصدد انجام آن هستیم این است که به فاعل توصیه کنیم این میل یا محرک درونی را جهت داده، آن را در مسیر منافع درازمدت یا زیربنایی‌تر خود قرار دهد و یا - براساس دیدگاه خاصی در انسان‌شناسی که آدمی را دارای «خود»‌های مختلف با مراتب مختلف می‌داند - منافع «خودِ فرازین» را بر منابع «خودِ فرودین» ترجیح دهد.

نگارنده در مقاله «پایه‌های اخلاق: سرشت، نیاز و افعال اختیاری» که در شماره 17 معرفت فلسفی منتشر شده است، با تفصیل بیشتری به موضوع خودگرویی و حب ذات پرداخته است.

2. دگرگرویی: براساس این دیدگاه، کاری خوب است که نتیجه یا نتایج خوبی برای دیگران داشته باشد. دگرگروان معتقدند جوهر اخلاق گذر از منافع خود و خدمت به دیگران است. احسان به دیگران، ولو حیوانات و گیاهان، باید همواره مورد توجه فرد اخلاقی باشد. از نظر ایشان، فاعل نباید کمک به دیگران را مشروط به انتفاع شخص خود کند. البته این موضوع با اینکه خود فاعل نیز از کمک به دیگران، فایده‌ای ببرد، منافاتی ندارد. برای مثال، وقتی به محیط زیست در ابعاد جهانی آن توجه، و برای حفاظت و بهبود شرایط آن تلاش می‌کنیم، ممکن است برای ما و یا فرزندانمان نیز منفععی داشته باشد؛ اما اصولاً شخص دیگرگرا فارغ از اینکه چنین منفععی در کار داشته باشد یا نباشد، آنچه را که برای طبیعت جاندار و بی‌جان بهتر باشد، انجام می‌دهد. البته این در صورتی است که دیگرگرا، مفهوم «دیگر» را به غیر انسان‌ها یا به غیرموجودات عاقل سرایت دهد و سایر موجودات را نیز دارای شأن اخلاقی بداند.

سؤال مهمی که مطرح می‌شود این است که فاعل تا چه حد و با صرف چه هزینه‌ای باید در جهت نفع رساندن به دیگران تلاش کند؟

شاید بتوان گفت دگرگرویی سازگار و منسجم باید بگوید تا حدی به دیگران نفع رساند که موجب ضرر جدی خودت نشود؛ زیرا در این صورت، از نفع رساندن به دیگران باز می‌مانید و دیگران متضرر می‌شوند. پس ضرر کردن فاعل برای نفع رساندن به دیگران، نباید برای دگرگروان مشکلی داشته باشد. تنها راهی که ایشان می‌توانند محدودیت برای نفع رساندن به دیگران ایجاد کنند که با مبانی دگرگرویی سازگار باشد، این است که بگویند منافع درازمدت دیگران اقتضا دارد منافع ضروری فاعل نیز در نظر گرفته شود؛ مانند سلامت یا دست‌کم استفاده از امکانات رفاهی و ...

3. همه‌گرویی: براساس این دیدگاه کاری خوب است که برای همه انسان‌ها (یا برای همه موجودات عاقل یا همه موجودات دارای درک یا همه موجودات جاندار و یا همه موجودات) نتیجه خوب داشته باشد. البته روشن است که منافع خود فاعل یا گروهی که فاعل به آن تعلق دارد، در این محاسبه منظور می‌شود؛ اما به منزله بخشی از کل که احتمالاً هیچ رجحانی نیز بر سایرین ندارد. در واقع، در خودگرویی، تصمیم‌گیری با لحاظ منفعت خود (به شرط شیئ) و در دگرگرویی با عدم لحاظ منفعت خود (به شرط لا) و در همه‌گرویی با لحاظ منفعت عمومی سلبی یا ایجابی نسبت به منفعت خود (لا به شرط) صورت می‌پذیرد.

همه‌گرویی در مقام عمل، چه‌بسا از ملاحظه کردن منفعت همگان تنزل، و به منفعت اکثریت بسنده کند؛ زیرا معمولاً محدودیت منابع و امکانات و فرصت‌ها و گاهی تضاد منافع مانع از این می‌شود که بتوان منفعت همگان را به طور یکسان تألیف کرد. البته اگر منافع اخروی مورد لحاظ

باشد، تزامن ما کنار می‌رود. برای مثال، در راه تعالی و تقرب به خداوند، هیچ‌کس لزوماً مانع از سیر دیگری نیست و تزامنی میان کمک به دیگران و رشد خود نیست.

دسته دوم: رویکردهای وظیفه‌گرایانه: وظیفه‌گرایان معتقدند کاری از نظر اخلاقی خوب است که ذاتاً خوب باشد و یا از روی احساس وظیفه انجام شود. برای مثال، کانت فیلسوف آلمانی معتقد بود بر خلاف مصلحت‌اندیشی که به آثار و عواقب کارها نظر می‌کند، اخلاق به آثار و عواقب توجهی ندارد. اگر کاسبی با انصاف و برخورد خوب با مشتریان تعامل کند، ولی هدف او جلب مشتری بیشتر باشد، ارزش اخلاقی ندارد؛ اما اگر بدون توجه به آثار و عواقب، این کار را انجام دهد، دارای ارزش مثبت اخلاقی است. نظریه امر الهی نیز نوع دیگری از وظیفه‌گرایی است که براساس آن، کاری خوب است که خداوند فرمان داده باشد. از نظر این گروه، خداوند در امر و نهی خود، به مصالح و مفاسد واقعی مترتب بر افعال کاری ندارد و اصولاً خداوند بالاتر از هر گونه معیار اخلاق است. طبیعی است که فرد مکلف و مأمور از طرف خداوند نیز در انجام وظیفه و عمل به امر الهی، نباید به نتایج و عواقب آن کاری داشته باشد.

دسته سوم: رویکرد فضیلت محور: گرچه در بخش عمده‌ای از قرن بیستم، در حوزه اخلاق هنجاری رقیب جدی برای غایت‌گرویی و وظیفه‌گرویی وجود نداشت، اخیراً گرایش جدید با عنوان اخلاق مبتنی بر فضیلت توسط اشخاصی همچون آلسدیر مکنتایر مطرح شده است که به تدریج بر اهمیت آن افزوده می‌شود. بر اساس این دیدگاه که در واقع طرح مجدد دیدگاه ارسطویی درباره اخلاق است، آنچه اولاً و بالذات اهمیت دارد، فضایل اخلاقی (در مقابل رذایل اخلاقی) است و هر فعلی که متناسب با فضیلتی اخلاقی باشد و یا از فضیلتی اخلاقی نشئت گرفته باشد، «خوب» تلقی می‌شود. و

به نظر می‌رسد با توجه به آنچه در تعریف اخلاق و موضوع آن بیان شد، یعنی اینکه اخلاق هم به فعل اختیاری و هم به صفات نفسانی اکتسابی می‌پردازد، و نیز با توجه به اینکه فعل و صفت می‌توانند به طور مستقل از یکدیگر مورد ارزیابی اخلاق قرار گیرد و در نهایت با توجه به اینکه در ارزیابی فعل می‌توانیم به حسن ذاتی خود فعل و نتایج آن توجه کنیم (در جایی که فعل دارای منزلت اخلاق ذاتی نباشد، قطعاً باید به نتایج توجه کنیم)، هیچ‌کدام از نظریه‌های مزبور به تنهایی کفایت نمی‌کند. در واقع، هر کدام از سه نظر غایت‌گرویی، وظیفه‌گرویی و فضیلت‌گرویی به بخشی از حقیقت اشاره کرده‌اند. آنچه به نظر ما درست می‌رسد، چنین است:

الف) با توجه به آنچه پیش‌تر درباره موضوع علم اخلاق گفته شد، نظریه اخلاقی باید هم به افعال اختیاری بپردازد و هم به صفات اکتسابی. غفلت و یا کم بها دادن به هر یک از این دو، موجب بروز مشکلات فراوانی می‌شود. انسان اخلاقی انسانی است که هم از رذایل و شرور نفسانی مبرا و به فضایل متصف باشد و هم در مقام عمل، از کارهای زشت و ناپسند اجتناب کند و کارهای شایسته انجام دهد. البته روشن است اهمیت صفات و ملکات اخلاقی از یک سو به دلیل دیرپایی و ماندگاری، و از سوی دیگر به دلیل تأثیر مستقیم بر شخصیت؛ به گونه‌ای که در واقع بخشی از حقیقت آدمی را تشکیل می‌دهند، اهمیت بیشتری دارند. و

ب) درباره صفات نفسانی، می‌توان به طور مستقیم یعنی بدون ارجاع به رفتارهای ناشی از آنها قضاوت کرد. البته، برای داوری در مورد اینکه چه صفتی خوب یا بد است، می‌توان به ارزش ذاتی صفاتی که به طور خاص انسانی هستند قائل شد؛ مانند صفت‌های علم، حلم و شجاعت. منظور این است که هر یک از اینها فی نفسه کمال هستند و مطلوبیت دارند و لازم نیست به چیز دیگری منتهی شوند. به عبارت دیگر، انسان کامل آن است که در همه ابعاد رشد کرده باشد و تحصیل هر یک از این صفات بخشی از این رشد است، نه مقدمه‌ای برای آن.



ج) درباره افعال، مانند اینکه کسی بخواهد کار شجاعانه‌ای انجام دهد یا به نیازمندی کمک کند، به نظر می‌رسد برای بررسی ارزش اخلاقی فعل واحد نیاز نیست آن را به صفتی برگردانیم که متناظر با آن باشد. این عنوان‌ها، یعنی کار شجاعانه یا احسان - حتی اگر به صورت صفت درنیابند و یا حتی صفات متضاد با آنها در فرد وجود داشته باشد - به تنهایی قابل ارزیابی اخلاقی هستند و می‌توان آنها را به دلیل تأثیر مثبتی که در سیر به سوی کمال دارند، خوب و صواب دانست.

د) عناوین اخلاقی، ملاک حسن و قبح کارها هستند و اگر هم در قالب وظیفه بیان شوند، تغییری در اصل حقیقت آنها ایجاد نمی‌شود. احسان به دیگران، عنوان اخلاقی است که ارزش مثبت دارد و هرگاه از سوی خداوند یا وجدان به آن امر شود، این باعث تغییر حقیقت آن می‌شود. بلکه چون دارای ارزش مثبت است، به آن امر شود. البته تعلق امر الهی یا احساس وظیفه وجدانی دارای آثار عملی فراوانی است که در آن هیچ‌گونه تردیدی نیست. مقصود در اینجا این است که وظیفه شدن یک کار از سوی خداوند حکیم با وجدان آفریده‌شده توسط خدای حکیم دارای ملاک است و با توجه به همان ملاک بدان امر می‌شود.

ه) تأکید وظیفه‌گرایان بر نیت، مطلب مهمی است که در جای و اندازه خود صحیح نیز می‌باشد. توضیح اینکه فعل اخلاقی (به معنای فعلی که در اخلاق درباره آن بحث می‌شود) فعلی است که مسئولانه انجام می‌شود؛ یعنی اولاً اختیاری است و ثانیاً با آگاهی و توجه انجام می‌شود. هرگاه فعلی از روی جبر فلسفی یا اضطرار واقعی انجام شود، ارزش مثبت و منفی اخلاقی ندارد و فاعل آن مستحق مدح و ذم نیست. درباره اکراه نیز با توجه به اینکه اصل اختیار هنوز هم وجود دارد، مسئولیت اخلاقی قابل تصورات است. البته اگر خسارت‌های ناشی از عمل نکردن بر اساس نظر اکراه‌کننده، موازنه میان آثار مثبت و منفی ناشی از انجام فعل در راه رسیدن به کمال را به طور جدی تغییر دهد، شخص از معافیت یا معذوریت برخوردار می‌شود؛ چه بسا گاهی از نظر اخلاقی لازم باشد براساس نظر اکراه‌کننده عمل کند؛ مانند مواردی که تغییر، واجب یا راجح می‌شود.

البته باید به این نکته نیز توجه داشت که آنچه باعث حسن کار می‌شود، می‌تواند مجموع فعل و نیت باشد. برای نمونه، شاید بتوان ادعا کرد که گاهی خود فعل به تنهایی، مانند رمی جمره، حسن فعلی ندارد و با نیت تقرب است که حسن فعلی و فاعلی را همزمان پیدا می‌کند؛ بر خلاف کمک به فقیر که فی‌نفسه حسن فاعلی دارد و نیت خوب، برای حسن فاعلی پیدا کردن لازم است.

## اخلاق نظری و کاربردی

در حوزه اخلاق هنجاری، درباره نظریه‌های اخلاقی نقد و ارزیابی انجام شده است و در نهایت، چه بسا هر کسی نظریه‌ای را انتخاب کند و بر اساس آن، به تعیین مصادیق خوب و بد اخلاقی یا باید و نباید اخلاقی بپردازد. برای مثال، اگر کسی وظیفه‌گرایی اخلاقی را پذیرفت و در مقام عمل با این سؤال مواجه شد که آیا می‌تواند برای حفظ موقعیت اجتماعی خود یا دیگران دروغ بگوید، پاسخ این است که خیر. باید از دروغ حذر کرد و در این حکم، آثار و تبعات ناشی از فعل دخالتی ندارد؛ اما همیشه مطلب به این سادگی نیست. بسیاری از اوقات با تزامم وظایف اخلاقی روبه‌رو می‌شویم. و بنابراین، تعیین آنچه در آن مورد خاص وظیفه قطعی و منجز می‌باشد، به بررسی‌های بیشتری نیاز دارد. افزون بر این، براساس دیدگاه‌های غایت‌گرایانه که به نتایج و پیامدهای افعال اهتمام می‌ورزند، بررسی جامع این نتایج و پیامدها و در نهایت جمع‌بندی آنها کاری سخت و گاهی طاقت‌فرساست.

براساس اخلاق مبتنی بر فضیلت نیز ممکن است صفات مختلفی در کار باشد که شناسایی آنها و تعیین اینکه کدام یک دارای اولویت باشد، به دقت و تأمل نیاز دارد.

مطلب دیگر اینکه گرچه هر مورد به بررسی و توجه نیاز دارد تا از وجود یا عدم وجود خصوصیات احتمالی دخیل در حکم آن آگاه شویم، شباهت‌هایی نیز ممکن است وجود داشته باشد که اطلاع از آنها می‌تواند بررسی و داوری اخلاقی را آسانتر کند؛ به ویژه در حوزه‌های رفتاری همسان، می‌توان اصول و قواعد راهنمایی را یافت که تسلط بر آنها، نتیجه‌گیری در موارد جزئی را آسان می‌سازد.

با توجه به آنچه گفته شد، می‌توان به ضرورت پیدایی اخلاق کاربردی پی برد. امروزه در حوزه‌های مختلفی از زندگی و رفتار فردی و گروهی انسان‌ها، پرسش‌های جدی و مرتبط با یکدیگر وجود دارد که باعث پیدایش شاخه‌های مختلف تخصصی و کاربردی در مطالعات اخلاقی همچون اخلاق پزشکی، اخلاق زیستی، محیط زیست، اخلاق جنسی، اخلاق رسانه‌ها، اخلاق اقتصادی و اخلاق سیاسی شده است.

درباره چگونگی ارتباط میان نظریه اخلاقی و اخلاق کاربردی همچون اخلاق زیستی، الگوهای مختلفی مطرح شده است. برای مثال، جیمز ریچلز سه الگوی انطباق مستقیم، الگوی فیزیک - مکانیک خودرو و الگوی زیست‌شناسی - پزشکی را مطرح می‌کند. ریچلز معتقد است الگوی نخست که بیشتر توسط سودگرایان مطرح شده است، در عمل از عهده تبیین پیچیدگی‌های موارد مبتلا به در اخلاق کاربردی برنمی‌آید، الگوی دوم به نقش زیربنایی اخلاق نظری در شکل‌گیری اخلاق کاربردی اذعان می‌کند و در عین حال رابطه میان آن دو را، از نوع رابطه قاعده کلی با مصادیق پیچیده‌تر می‌داند؛ اما اشکال این الگو آن است که شخصی که در حوزه اخلاق کاربردی کار می‌کند، نیازی نیست از قواعد و نظریه اخلاقی آگاهی زیادی داشته باشد. و تنها به طور تجربی یا غیرمستقیم دریافته است که چگونه هماهنگ با آنها عمل کند؛ مانند مکانیکی که چه بسا با فیزیک آشنایی نداشته باشد و تنها به طور تجربی برخی اصول مکانیک را فرا گرفته است و با استفاده از آنها ماشین را تعمیر می‌کند. الگوی سوم؛ مانند الگوی دوم افزون بر اذعان به نقش زیربنایی اخلاق نظری در شکل‌گیری اخلاق کاربردی و پیچیدگی موجود در تبیین رابطه میان آن دو، معتقد است - همچون یک پزشک موفق و متبحر که با آگاهی از قوانین زیست‌شناسی بیماری‌ها را هرچند جدید باشند، تشخیص می‌دهد و راه درمان آنها را می‌یابد - عالم اخلاقی با آگاهی از نظریه اخلاقی، نحوه تعامل با حوزه خاصی از اخلاق کاربردی را می‌یابد.

به نظر می‌رسد استفاده از الگوی قواعد و مسائل فقهی بهتر باشد. قواعد و مسائل فقهی هر دو مربوط به علم فقه، یعنی علم متکفل استنباط احکام شرعی از ادله تفصیلی آن می‌باشد، همچنان‌که نظریه اخلاقی و اخلاق کاربردی نیز هر دو مربوط به اخلاق هنجاری است و اخلاق هنجاری متکفل استنتاج خیر یا وظیفه یا فضیلت اخلاقی می‌باشد. فقیه برای اینکه بتواند به خوبی در بخش خاصی از فقه اجتهاد کند، با قواعد عمومی فقه و قواعد خاص مربوط به آن بخش مانند قضا آشنا باشد. فقیه‌ای که احکام قضایی را استنباط می‌کند، باید با میزان اعتبار، شرایط اعمال وسعه و طیق قواعد و ارتباط میان آنها از حیث اولویت و تقدم و تأخر کاملاً آشنا باشد. از سوی دیگر، از ظرافت و عمق موضوعات قضایی آگاهی داشته باشد. فیلسوف اخلاق نیز با تسلط بر اصول و قواعد اخلاقی و نیز آشنایی دقیق مسائل علمی و کاربردی، می‌تواند نتیجه نهایی را مشخص کند.

به نظر می‌رسد، اخلاق کاربردی در واقع شعبه و شاخه‌ای از اخلاق هنجاری است که به تدریج عملاً خود به حوزه پژوهش مستقلی تبدیل می‌شود. گرچه به لحاظ نظری هیچ‌گاه نمی‌تواند

جدای از نظریه اخلاقی که در اخلاق هنجاری انتخاب می‌شود، به حیات خود ادامه دهد. برای مثال، درباره رابطه میان این دو، چنین گفته شده است:

میان اخلاق کاربردی و اخلاق هنجاری رابطه در خور تأملی برقرار است؛ از یک نظر اخلاق کاربردی شاخه‌ای از اخلاق هنجاری است، منتها در اخلاق هنجاری بر آن هستیم تا پایه‌ای‌ترین احکام اخلاق و عام‌ترین معیار خوب و بد و درست و نادرست را به دست دهیم، اما اخلاق کاربردی به بحث از هنجارهای اخلاقی در موارد خاص و کاربردی می‌پردازد؛ آیا مجازات اعدام در ملأ عام عملی اخلاقی است؟ آیا می‌توان شخصی را که امیدی به زنده ماندنش وجود ندارد برای مبتلا نشدن به درد و رنج مضاعف از بین برد؟ آیا اخلاقاً می‌تون به دلایل مختلف امنیتی قداستِ حریم زندگی شخص افراد را شکست؟